

طرح اولیه برای فیلمنامه تله فیلم یا مینی سریال

(ژانر حماسی دینی، پلیسی)

براساس محورهای دوازده گانه دفتر فیلمنامه : عدالت

تاریخ ارائه ۱۴۰۲/۱۰/۱۹ - اقتباسی نیست.

گنج چالدران

نویسنده شهنام سجودی زاده.

Shahnam_art@yahoo.com - ۰۹۱۴۴۵۲۹۳۲۳

اهداف فیلمنامه :

- ۱- ارائه یک قصه مهیج و مخاطب پسند با محتوای غنی و جذاب.
- ۲- معرفی موقعیتهای دیدنی استان در لوکیشنهای بومی.
- ۳- نگاهی به ابنیه های صفویه و آثار جنگ چالدران و معرفی شیخ جبرائیل و شاه عباس صفوی.
- ۴- غارت بی رحمانه میراث تاریخ و تمدن و هویت دینی ملل توسط صهیونیسم برای جعل و هویت سازی برای قوم یهود.
- ۵- نشان دادن اقتدار و عدالت و هوشمندی پلیس در حفظ آثار و هویت دینی ملی و شکست و تسلیم صهیونیسم غارتگر.

شماره ثبت کامپیوتری در بانک فیلمنامه خانه سینما - 225741

مرسانا به عنوان ویزیتور وارد گالری بزرگ عتیقه فروشی در یک از خیابانهای تهران شده و پس از جلب اعتماد صاحب گالری (اسحاق با موهای بلند فرفری و کلاه مخصوص یهودیان) به بهانه معرفی لامپهای مخصوص گالری از کامپیوتر مغازه استفاده کرده و اطلاعات سیستم ایمنی گالری را تخلیه می کند، اسحاق ابراز میدارد که طرز نگاه و سکوت ویزیتور برایش آشناست! ... نیمه شب اتومبیلهای سارقین با فاصله از هم مقابل عتیقه فروشی اسحاق متوقف و مرسانا سیستم ایمنی و قفل های گالری را از کار انداخته و یک از کرکره های برقی بالا رفته و پدر مرسانا (آبرام) به همراه سه نفر (همه نقاب پوش) داخل مغازه شده و کرکره پایین میاید، دو نفر از سارقین برسر چهارراه کشیک میدهند، یک از سارقین درگیر بازگردن قفل گاوصندوق میشود، اسحاق پریشان از خواب بیدار شده و مشکوک از حضور دختر ویزیتور در مغازه راهی گالری میشود، سارق موفق به گشودن گاو صندوق شده و آبرام نسخ خطی چرمین موردنظر را از میان انبوه مدارک و پول بدست آورده و سرقت حرفه ای با موفقیت تمام میشود، یک از سارقین ورود اتومبیل اسحاق را اطلاع میدهد، چاره ای جز کشتن او نیست، باتیزهوشی مرسانا نقشه قتل اسحاق کنسل می شود، احتمالاً نسخ بدست آمده اصل نیست، اسحاق وارد گالری شده و مستقیم بسراغ نسخ اصل بزرگ فروش روی میز کارش میرود، آبرام، اسحاق را به اسم صدا زده و با شلیک بیصدا پیشانی وی را هدف قرار داده و نسخ اصلی عتیقه ها بدست میاید...راشد نسخ خوان و قاچاقچی عتیقه (اصالتا اردبیلی) از پاریس وارد فرودگاه امام تهران شده و با مرسانا که منتظر ورود اوست (حس خوبی در نگاه و رفتار مرسانا نسبت به راشد دیده می شود) راهی خانه آبرام میشوند، چند روز مانده به ماه محرم است، راشد در طول مسیر تلاش جوانان تهرانی در برپایی تکیه ها برسر کوی و خیابانها را تماشا میکند، درخانه (پراز عتیقه های بسته بندی شده برای خروج از کشور) آبرام و مرسانا چشم به راشد دارند که با ذره بین خطوط و علائم نامفهوم بر روی نسخ چرمی را بازخوانی می کند، دفینه ها متعلق به جنگ چالدران و شاه عباس صفوی بوده و کروکی دقیق در قبرستان شیخ جبرائیل کلخوران (در مجاورت شهر اردبیل) نشان گذاری شده است... آبرام خبر دفینه ها را به هامان که از خارج از کشور گروهش را هدایت میکند میرساند، پلیس اینترپل پلیس ایران را در جریان احتمال انجام عملیات قاچاق عتیقه توسط تیم هامان در ایران قرار میدهد، آبرام و تیم تبهکارش وارد اردبیل شده و در ویلایی در سرعین ساکن میشوند... راشد تغییر چهره میدهد تا در شهر خودش شناخته نشود، برای شکافتن سقف و دیواره های از جنس ساروج و نفوذ به اتاقک دفینه ها راشد به همراه مرسانا و راننده اتومبیل به سراغ لطیف سولفات (متخصص ترکیبات شیمیایی) به قهوه خانه عتیقه فروشان در اردبیل

میرود(مشتریها با چهره های نه چندان موحج بر روی میزشان انگشتریها و تسبیح های عقیق و... بساط کرده اند)بشیر با هیكلی تنومند و شاپو بسر و صورت نیم سوخته اش در گوشه ای نیمه روشن قلیان دود میکند، صدای راشد را میشناسد، راشد آدرس لطیف سولفات را از قهوه چی گرفته و به خانه وی میرود، لطیف در حیاط خانه قدیمی خود و درحالیکه چندین ظرف مسین را با ترکیبات شیمیایی بدل به عتیقه فلایی کرده و گل مال شده از چاه آویزان میکند راشد را بالاسر خود میبیند، لطیف با وسوسه پول خوب پیشنهاد خطیر راشد را به یک شرط می پذیرد و آن اینکه باید از شخصی به اسم جابر که در روستای عنبران زندگی میکند دست نوشته ای برای شکستن طلسم دفینه های قبرستان شیخ کلخوران بگیرد والا هیچکس از آن قبرستان زنده بیرون نخواهد رفت، مرسانا به لطیف تذکر میدهد که حتی اگر فکر خیانت بسرش بزند در دم کشته خواهد شد، راشد و مرسانا با تقاضای خرافی لطیف موافقت کرده و به اتفاق به عنبران و به خانه جابر بافضای دلهره آور میروند، دختر زیباروی جابر(با تزئینات مخوفش)با قهوه از مهمانان پذیرائی می کند، جابر اورادی را نوشته و مهر و موم کرده و تحویل لطیف میدهد، جابر دست راشد را محکم گرفته و خیره در چشمان وی تبسمی معنادار میزند، راشد بسته اسکناس دیگری نیز به جابر داده و بتندی دستش را رها میکند، به حین خروج راشد از دهلیز خانه دختر جابر درحالیکه فنجان قهوه راشد را در مشت دارد به راشد وعده مرگ خوش درکنار دلداری میدهد، مرسانا از ته حیاط متوجه آنهاست، به حین خروج از عنبران راشد از آینه بغل اتومبیل متوجه عبور سایه وار مردی تنومند به خم کوچه میشود... راشد با چهره جدید و با آدمهایش برای بشیر بوی زیر خاکی بزرگ میدهد، بشیر اطلاعاتی که لازم دارد از جابر میشوند... در طول مسیر راشد به سایه ای که آنی دیده بود و به حرفهای دختر جابر میانیدشد، مرسانا با کنایه از وی در مورد تغییر احوالتش میپرسد، مرسانا حرف شیطان پر حسد را خوش یمن تعبیر میکند... راشد کابوس شبی را میبیند که در دشتی وسیع و در روشنای ماه تنهاست و چرخش نورهای قرمز اتومبیلهای پلیس در دور دست و نور چراغ قوه های ماموران که نزدیک میشوند، راشد به بشیر که با پسرش در تونل دفینه ها هستند خیانت کرده و با عتیقه ها متواری میشود، به یکباره تونل با انفجاری مهیب فرو ریخته و زجه های بشیر که خاک تونل را در میان آتش چنگ میزند تا پسرش را از زیر تل خاک و آتش نجات دهد، راشد کابوس بشیر را میبیند که مقابل خانه جابر دیده بود و عرق ریز از خواب میجهد... با نقشه ای که سالها قبل آبرام عده ای قاچاقچی عتیقه در قبرس را به جهنم فرستاده اینبار نیز میتوان بشیر و دارو دسته اش را با همان نقشه از میان برداشت... بشیر و چهار نفر از افرادش در تعقیب گروه راشد وارد تنگه ای مخوف(دره

جنى) در كوه سبلان شده و راشد و تيم مسلحش شروع به ردبابى عتيقه در داخل غار ميكند (ردبابى بهانه اى براى كارگذارى مواد منفجره است) سحرگاهان عمليات ردبابى تمام شده و ادامه عمليات به فردا شب موكل ميشود، با خروج راشد و نفراش و با ورود بشير و نفراش به غار، با ريموت مواد منفجره فعال و غار منفجر و بشير و افرادش كشته ميشوند... سرهنگ آريا مامور زبده پليس اينترپل در تهران در جريان انفجار غارى در كوه سبلان و كشته شدن سه نفر از قاچاقچيان عتيقه قرار گرفته و بوى هاما و آبرام و نفراش را از اردبيل استشمام ميكند، سرهنگ آريا به اردبيل آمده و بازجويى از بشير كه زخمى و در بيمارستان بستريست شروع ميشود (بشير تعمدا راشد را لو نميدهد تا بتواند به اهدافش برسد) محل اختفا آبرام و تيم تبهكارش شناسايى و زيرنظر گرفته ميشوند (هدف اصلى دستگيرى رهبر باند هاما است)... نيمه شب عمليات نفوذ به قبرستان و بعه شيخ جبرائيل صفوى (محصور با ديوار بلند) در فاصله كمى از روستاى كلخوران شروع ميشود، با تطبيق علايم و نشانهها از روى نسخ حدود محل دفينه ها معلوم و با دستگاه ردباب نقطه دقيق اتاقك دفينه معلوم و در سكوت و مراقبت خاك بردارى شروع و به سقف ساروج ميرسند، لطيف سولفات با قرائت ورد و قراردادن دست نوشته جابر در محل مقرر طلسم از قبرستان شكسته و با كسب اجازه از موكلين دفينه كارش را شروع ميكند، آبرام با تلف شدن وقت قصد برهم زدن موهومات لطيف را ميكند كه راشد مانع ميشود، لطيف با تركيب چندين مواد شيميايى بخاراتى را متصاعد ميكند، همه نقاب و ماسك مخصوص پوشيده و در سكوت مخوف قبرستان چشم به كارهاى لطيف دارند، سرهنگ آريا و مامورانش صحنه را زير نظر دارند، لطيف محلول شيميايى را بر روى ساروج ريخته و از تركيب آنها فعل و انفعالاتى حاصل و بمرور ترك هاى بر روى سقف اتاقك دفينه ظاهر ميشود (ساروج نوعى ملات سنتى و ضد آب است كه از ابتكارات معماران ايرانى در دوران كهن بوده است) سقف فرو ريخته و ابزار آلات و نقشه هاى چرمين جنگى مربوط به جنگ چالدران و ديگر مجسمه ها و اشيا خيره كننده از جنس طلا و مفرخ در مهتاب ميدرخشند، عمليات با موفقيت انجام و آبرام برخلاف تقاضاى راشد كه مخالف بردن عَلم منصوب به شاه عباس در جنگ چالدران است آنها را نيز بهمهرا عتيقه ها از بعه شيخ جبرائيل صفوى به غارت برده و معتقد است قوم يهود بيش از اين اشياء گرانيقيمت به اين نشان پرهويت و باصالت و بينظير نياز دارد... در ويلاى سرعين آبرام كه شامه تيز تبهكارى دارد بوى پليس را حس كرده و دستور تخليه ويلا را ميدهد (يك از مامورين از نقطه اى در دور دست با دوربين ديد در شب ويلا را زيرنظر داشته و آبرام انعكاس نورى مشكوك را تشخيص ميدهد) آبرام معتقد است وقتى همه چيز خوبست يعنى در حال باخت هستى

و باید ورق برگردد، آبرام و تیمش همه آثار خود را از ویلا پاک کرده و بدون خاموش کردن چراغها از درب مخفی و در تاریکی و در گل و لای و بارش تند باران و بدون بردن اتومبیلها (پای پیاده با کوله های سنگین و بزرگ بر دوش) میگریزند، با دو اتومبیلی که از سرعین دزدیده میشود تیم آبرام خود را به اردبیل و خانه پدری راشد که تنها ساکنش مادر پیر اوست رسانده و اتومبیلهای سرقتی در شهر رها میشوند، مادر با دیدن راشد غافلگیر شده و با اشک شوق فرزند خیس باران را در آغوش کشیده و دوستانش را به گرمی در خانه بزرگ و سنتی خاص اردبیلیها (با در و دیوار عریض و نمای آجری قدیمی با حیاط بزرگ و پردارو درخت) میپذیرد... سرهنگ آریا رو دست خورده و سحرگاهان با محل اختفاء خالی مواجه میشوند... سرهنگ، بشیر زخمی را آزاد میکند تا با تعقیب وی به آبرام برسد... آبرام برای فرار و خروج عتیقه ها از اردبیل به تهران با هامن تماس گرفته و قرار میشود سه اتومبیل به محل اختفاء جدید بیاید، راشد از مادرش میخواهد تا از حضور آنان هیچکس مطلع نشود و با معرفی مرسانا به عنوان نامزدش از مادر میخواهد تا او را به مراسم عزاداری ببرد تا عروسش از محرم اردبیل عکاسی کند، آبرام و تیمش فرصتی بدست میآورند تا عتیقه ها را در اتومبیلهایی که از تهران رسیده اند جاساز کنند، مادر از خدا خواسته مرسانا را با ظاهر متفاوت چادر عبایی و با دوربین عکاسی حرفه ای به خیابانهای سیاهپوش و آکنده از علمهای رنگارنگ عزا و یک از خانه های با اصالت اردبیل که در آن پخت احسان برقرار است برده و مرسانا ناخواسته در فضای تاثیرگذار مراسمهای سنتی مردم اردبیل که با عشق و خلوص در عزای امامشان شرکت دارند حاضر شده و از صحنه های پرشورو حال مردم و زنان درحین کارگروهی آشپزی، عکاسی میکند، یک از زنان (خواهر بشیر) خبر مهمان غریبه مادر راشد را به بشیر می برد، بشیر از پشت بامهای گنبدی خانه پدری راشد را زیرنظر میگیرد، پلیس با زدن رد بشیر محل اختفا آبرام و تیمش را شناسایی می کند، بشیر (زخم و شکست خورده و تشنه انتقام) از چنگ ماموران میگریزد... بهترین زمان خروج از شهر روز عاشورا است، صبح روز عاشورا آبرام و تیمش با سه اتومبیل پر از عتیقه ها از اردبیل خارج میشوند (عَلَم در اتومبیل آبرام که از پیش میروود جاساز شده است) اهالی روستایی در جاده سرچم برای اجرای مراسم شبیه خوانی جاده را بسته و یک گروه شبیه خوانی درحال اجرای شبیه هستند، امکان تردد نیست، به اجبار و برای حفظ ظاهر همه از اتومبیلها خارج میشوند، سرهنگ آریا و مامورانش صحنه را زیرنظر دارند، بشیر در میان مردم سرو صورت پوشانده در پی راشد است، راشد بهمراه مرسانا بتماشای شبیه خوانی میروود، صدای طبل و سنج و فریادهای شبیه خوانان و گرد و خاک و دود اسپند همه جا را آغشته است، بشیر خود را از پشت سر به راشد نزدیک

میکنند... دیدگان راشد بغض دارد، مرسانا بانگاه خوب ابراز میدارد که جان به جان راشد کنند بازم ذات او اردبیلی است، راشد جواب میدهد ما خطاکار هم اگر باشیم روز عاشورا گریانیم... بشیر تیغه بلند چاقوی تیزش را تا دسته در پهلوی راشد فرو کرده و با خشم و کینه چشم در چشم راشد تیغه را پیچانده و درمیان مردم گم میشود، صحنه بهم ریخته و جیغ و فریاد مردم بلند میشود، مرسانا بشیر را تعقیب و در کوچه های روستا غافلگیر میشود، بشیر چاقوی خونینش را در شکم مرسانا فرو کرده و مرسانا با شلیکی دقیق بشیر را میکشد، راشد نیمه جان خود را به اتومبیل آبرام که عَلم در آنست رسانده و بر روی کاپوت و شیشه جلویی خون بالا میآورد، با جمع شدن مردم و شبیه خوانان به گرد راشد، آبرام قید عَلم را زده و دزدانه از ماشین خارج و خود را به اتومبیل دوم میرساند، اتومبیل حامل عَلم در حلقه مردم گم شده و به یکباره عَلم بر دوش ابوالفضل خوان ظاهر و مردم سینه زنان به گرد عَلم شاه عباس میچرخند، آبرام درحالیکه عاجزانه چشم به صحنه عزاداری جمعیت و برانکارهای حامل اجساد دخترش و راشد بطرف آمبولانسها دارد دستور حرکت میدهد... سرهنگ آریا و مامورانش مسلط به صحنه بوده و تبهکاران با دو اتومبیل مملو از اشیاء عتیقه از مهلکه میگریزند، خانه آبرام در تهران (پرا از عتیقه های تاریخی و ارزشمند بسته بندی شده جهت خروج از کشور) شناسائی شده و آبرام و افرادش دستگیر می شوند، آبرام اطلاعات مربوط به هامان را اعتراف کرده و سرهنگ آریا قول تخفیف مجازات میدهد... با همکاری آبرام، هامان که مردی علیل و کوتوله با موهای فرفری حنا بسته و کلاه خاص جهود است در کنار همسر زیبایش در فرودگاه استامبول شناسایی و به چنگ قانون و پلیس ایران می افتد.

شهنام سجودی زاده - اردبیل - ۱۸ دی ماه ۱۴۰۲

رزومه هنری:

شهنام سجودی زاده دوره دیده فیلمسازی در انجمن سینمای جوانان ایران - دفتر اردبیل (سال ۶۶/۶۵) نگارش بیش از پنجاه فیلمنامه کوتاه و بلند سینمایی و تله فیلم و سریال (برنده جوایز فیلمنامه نویسی و کارگردانی و تهیه کنندگی از جشنواره های فیلمنامه نویسی داخلی و خارجی از جمله: دریافت جایزه بهترین تهیه کنندگی از جشنواره تولیدات سازمان صداوسیما در تبریز - جایزه بهترین کارگردانی حرفه ای از جشنواره رویش مشهد - جایزه بهترین فیلم از جشنواره ریاست جمهوری با فیلم کوتاه "رها" تولید شده در مرکز اشراق/زنجان - دریافت جوایز بهترین فیلم و بهترین کارگردانی از جشنواره های فیلم کوتاه لندن / توکیو / لس آنجلس و ... با فیلم کوتاه "اجکت" دریافت جوایز بهترین فیلمنامه با فیلمنامه های "کسوف" / "سربازان عاشق میشوند" / "یونس" / "پرنسس آزاده" از جشنواره های: NYISA نیویورک 2022 - بیگ اپل امریکا 2021 - هالو فرانسه 2022 - کوپراوارد روسیه 2021 - KeyFrame برزیل 2022 و ... {تصویب فیلمنامه (دوگانه) در بنیاد سینمایی فارابی و واگذاری به مرحوم خسرو امیرصادقی - واگذاری فیلمنامه سینمایی (غربتی) به افشین علیزاده - و ...} ساخت فیلم نیمه بلند "یک آسمان آبی" درخصوص تیم ملی والیبال نشسته جانبازان گرانقدر و نماهنگ "صدای عشق" درخصوص اذان شیخ عبدالکریم موذن زاده اردبیلی در مرکز سبلان/اردبیل و کسب جوایز از جشنواره های سازمان و نیایش و ...